

ابراهیم باقری پور
کارشناسی ارشد رشته مکانیک و مشاوره
مدیر هنرستان شهدای شرکت برق ناحیه ۴ مشهد



موقعیت خاکستری، نه‌ای فیروزه‌ای!

قسمت دوم: کلاس درس «اخلاق حرفه‌ای» در شش روز آفرینش

❖ چکیده قسمت اول

معلم اخلاق {در حرفه} در شش روز آفرینش:

- روز اول، خوش خوراک‌ترین ترجمه واژه «اخلاق» را برای جوان ایرانی «دلبری» یافتیم.
- روز دوم، تنها قید «پاک‌بودن» را به آن افزودم تا با دروغ و بزهکاری به دست نیاید.
- روز سوم، از بین تمام نظرات به این توافق رسیدیم که «مسئولیت‌پذیری» ستون اخلاق عملی است.
- روز چهارم، خود در عمل، پذیرش مسئولیت تربیت اخلاقی را از قید «عامل‌بودن خود به اصول (منتور)» رهانیدم و دانستم که کافی است «مربی» باشم.
- روز پنجم، بنیان شایستگی‌های اخلاقی را با احساسات هنرجویانم گره زدم تا جلد کلاس من دختر (پسر) شایسته باشد.
- روز ششم، هنرجوی «تراز» کلاس را بر فراز معماهای اخلاقی کرانه‌های کلاس به پرواز درآوردیم.

«روز اول: از طبیعت گرم تا هوش هیجانی بالا در کلاس اخلاق (مزاج و استعدادشناسی جامعه هدف) وقتی پا در مساحت کلاس می‌گذاری، حتماً پذیرفته‌ای که قدرت پردازش و گوارش هنرجو، مزرعه کلاس تربیت اخلاقی توست. تغییر فصل‌ها در مزرعه فقط برای مترسک بی‌معناست و من نمی‌خواهم غلبه مزاج‌های چهارگانه در بدن هر یک از هنرجویان را که مانند فصول مختلف سال، رنگ و بو و میوه خود را دارد، یکسان ببینم. پس از آن‌ها کمک می‌خواهم که رفتارهای پرتکرارشان را در بستر مزاجشان به تماشا بنشینیم. داده‌هایی را در این خصوص از فیلسوفان طبیب جهان تقدیمشان می‌کنم و در دو هفته به نظاره می‌نشینم. اولین پاداش این پویش (پویش تأثیر اخلاط اربعه بر اخلاق یا صفات فرد)، پرهیز از «قضاوت» دیگران و جانشینی «مشاهده» است. هنرجو نخستین

بار بعد از بلوغش به «خودشناسی» به معنی زمینی‌اش دعوت شده است و شگفت‌زده خواهد شد.

دیگر حتی خودش را هم در ناهنجاری رفتاری قضاوت نمی‌کند. نقاط مثبت مزاجش را پایا می‌بیند و سرمایه‌داری را لمس می‌کند. او درمی‌یابد که گویا انسان‌ها هم ایزوتوپ دارند!

اگر شجاعت و جسارت یک هنرجوی دموی مزاج (گرم و مرطوب)، قابل مقایسه با یک سودایی مزاج (سرد و خشک) کم‌صبر و درون‌گرا نیست، در عوض دوراندیشی و برنامه‌پذیری آن دو هم بر خلاف هم است. نقش آگاهی در این حوزه وقتی پررنگ‌تر می‌شود که با مدیریت مزاج (خلط) و حفظ تعادل آن، علاقه‌مندی‌های فردی هم مدیریت می‌شوند. دوست داشتن «اخلاقیات» بسیار بیش از اشراف علمی بر اصول اخلاقی، به شکل‌گیری صفات اخلاقی منجر می‌شود. حتی تعداد کسانی که از پولشان خرجی نمی‌کنند هم نسبت به افرادی که علم خود را به کار نمی‌برند، کمتر است! پس پرداختن به تأثیر اخلاق در اخلاق، برای جلب رغبت به اخلاق، به‌ویژه در این سن، حتماً برونداد بهتری دارد و به زحمت جمع‌آوری داده‌هایش در مطالعات «پیرا کلاس اخلاق» می‌ارزد.

اکنون او هم‌زمان با روخوانی پودمان امانت‌داری کتابش، «امانت‌دانی» و «امانت‌بانی» کالبد خود را در کنار مربی و در تکاپو، تمرین می‌کند. او درمی‌یابد که امانت‌دانی شاه‌کلید امانت‌داری است.

مخاطب من باید در ابتدای بلوغ جسمش بداند که تند یا چندگانه غذا خوردن (ساجاسیک)، درست مانند خوردن غذاهای مانده و کپک‌زده (تاماسیک)، تحریک‌پذیری معده و روده و مسمومیت ذهن را باعث می‌شود و قوا و نور دیده را به درد معده می‌کاهد. او باید بداند که تنفس ناقص تشویش به همراه دارد و یبوست‌زاست!

در عوض حرکات آرام و معکوس اندام‌های بدن، ترشح غدد داخلی را تعدیل، پوست را شفاف و گوارش را هموار و آسان می‌کند.

جالب اینکه کنجکاوای هنرجو در خودشناسی (مزاج‌شناسی) با هدف اصلاح خلط و تعادل در مزاج، تصادفاً اولین گام‌های عملی او در «مسئولیت‌پذیری» است و انطباقش را با اقتضای سن او در «مراحل استدلال اخلاقی» معروف کلب‌برگ آسان می‌کند؛ بدون آنکه متوجه شود.

خبر خوب دیگرم آنکه مزاج‌شناسانی چون بوعلی سینا، تعادل مزاجی را بهترین حالت (مد) بدنی می‌دانند و این یعنی آنکه:

«مزاج بد یک غلط انشایی است.»

بنابراین صفاتی که منشأ آن‌ها وراثت و شاکله باشد هم پسوند «بد» را بر نمی‌تابند. لاف‌اقل در مزرعه تربیت اخلاقی، یعنی کلاس اخلاق، این سرمایه و سلاح من است! این میراث روان‌شناسان است که بدی‌ها را به صفات اکتسابی نسبت دهیم، نه به شاکله. در غیر این صورت آمیدی برای تغییر باقی نمی‌ماند و کمر فرایند تربیت می‌شکند. اندوهگین اینکه جمله «همین است که هست!» پر تکرارترین جمله منفور این دهه شده است.

اخلاق که وابسته به اخلاط دیده شود، پسوند بد را نمی‌پسندد تا امید بهبود باقی بماند. حالا این امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که می‌فرماید: «اگر شکیبایی نیستی، خودت را به شکیبایی (حلیم‌بودن) بزنی. زیرا کمتر شده است که کسی خود را به گروهی شبیه بکند و از آنان نشود.»

تا تنور تأثیر خلقت‌ها (بدن) بر خلق‌ها گرم است، از تأثیر شخصیت آدم‌ها هم بر صفات پایدارشان غفلت نکنیم. مبدا کسی را در گلوگاه ضعفش دچار قضاوت کنیم یا بدتر از آن، شاخه هرس نشده‌صفتی را تیزتر کنیم. شبیه این بیان شیرین و خطرناک که: چون نجس «تر» شود، نجس‌تر شود!

پس به اسناد و آزمون‌های شخصیت‌یافتارشناسی و تیپ‌های شخصیتی شانزده‌گانه هم سری می‌زنم. تست MBTI با سابقه درخشان یک‌صدساله در مشاوره‌های تحصیلی و شغلی، و جذب سازمان‌ها، از بهترین‌های این حیطه است. با الهام از این تست و سؤالات آن یا جداول نتایجش که آدم‌ها را در ۱۶ گونه شخصیتی متفاوت خلاصه می‌کند، هنرجو دست خود را به فرمان خود و پای خود را بر ترمز خویش می‌بیند.

در دست داشتن فرمان خود رو قطعاً مزیت است، اما تسلط بر پدال ترمز آن الزامی است! همچنان که نشستن با خوبان شایستگی می‌آورد، اما بریدن از بدان ضرورت است.

➤ روز دوم: از تابلوی کاردانش تا در کلاس اخلاق (سیاره سبز کلاس اخلاق)

واقع‌بین که باشم، براساس ارزشیابی توصیفی در جداول دفترهای کلاسی هوشمندمان-پورتال وزارت-رنگ وضعیت درسی کاردانش حداکثر سبز است و در اغلب مدارس این جنس به زرد و قرمز می‌گراید (سبز: خوب؛ زرد: نیاز به تلاش؛ قرمز: ضعیف). اما من بر این باور هم هستم که اغلبشان دارای نیوغ «تحمیل رنج‌اند» (در ازای نیوغ تمرکز که دبیرستانی دارد). آن‌ها عمل‌گرا هستند و این موضوع کار ما را در آموزش عملی و کاربردی اصول اخلاقی آسان می‌کند. فقط باید بر سد ذهنی آن‌ها که حاصل تحقیرهای احتمالی محیط است، پیروز شوم و آن را تا حد امکان تخریب کنم. این مانع ناخودآگاه قدرتمند، واکنش قهرگونه کهنه‌ای در هنرجویان من است به نام: «من نمی‌خواهم!» داروی این آسیب، غر نزدن ما به او و او به خویش است.

در سسوی دیگر، بر اثر تمجیدهای بی‌پایه و مافوق شایستگی، دبیرستانی‌های ما گرفتار سد ذهنی «من نمی‌توانم» شده‌اند که داروی آن تمرین فروتنی و تعدیل جاه‌طلبی با جهد و کوشش است. البته طرح این واقعیت‌ها با دانش‌آموزان باید ماهرانه و گذرا باشد تا به‌جای انگیزش، سبب خمودگی نشود. خودشناسی محرک است و دارای برجسب مخرب! پس به آن‌ها گوشزد می‌کنم که در عوض:

تمام مردم دنیا به یک زبان می‌خندند. پس فرض ما این است که خنده رضایت اصلی‌ترین اصل اخلاق در جهان است.

هم نخواهد کرد. آن‌چنان که جاگدیش پارخ می‌گوید:

احساس بدبختی = قدرت مخرب شکست × میزان مقاومت در مقابل پذیرش شکست

به آن‌ها خواهیم گفت که هرگز نباید از واژه‌هایی مانند «فقط اگر» استفاده کنند. خوش‌بختانه در روزگاری زندگی می‌کنیم که به قول آلفرد وایتهد، روش اختراع کردن هم اختراع شده است! تکنیک‌های زیادی برای راهی از داوری خود یا قضاوت دیگران وجود دارند و انرژی مهیب «ترس از شکست» را که ۲/۵ برابر «شوق به دست آوردن» است، می‌توان در مسیر خلاقیت به کار گرفت.

یکی از بهترین تکنیک‌ها برای هنرجویان کاردانشی نوشتن انشا و «ایده‌یابی با کلمات» است. آرتور ون گاندی در این تکنیک می‌گوید: «خودت را به‌جای چیزی یا کسی بگذار و حالا بنویس!» مثلاً به‌جای حشرات، فصل‌های سال، کتری، نیوتن، پله برقی، یا ... اگر مایل به پیشرفت در این اقدام پژوهی هستید، فقط مزیت‌هایش را ببینید؛ هر چند سخت‌تر از دیدن نقایص باشد.

در سیاره سبز کلاس اخلاق یک هنرستان کاردانش (جایی که اغلب دانش‌آموزان تنها از طریق انجام کارها مطلب جدیدی می‌آموزند)، شاید بسیاری از سؤالات و پاسخ‌های رد و بدل شده در کلاس درس، از جنس قیل و قال، شوخی و متلک یا فریاد و پرخاش باشد. این‌ها را می‌توان در دسته «استدلال‌های غیررسمی» گنجانده که غالباً از یک ادعا ناشی می‌شوند و یا به یک ادعا منجر خواهند شد و در محاکم قضایی بی‌اعتبار هم نیستند. این طبیعی است که تا آن‌ها را به استدلال آرام و منطقی مجهز نکنی، آن‌ها هم مانند اغلب مدیران! از قدرت شهود (برایند بلادرنگ علم و تجربه) البته با زبانی که بلدند، استفاده می‌کنند. مثلاً در مخالفت با یک پیشنهاد به ظاهر متهورانه، یکی فریاد می‌زند: «مگر من احمقم؟!»

تمرین علمی‌تر برای رهاسازی هنرجویان از مهارها و قالب‌های ذهنی همان شرطی کردن هنگام تعویض نقش در فعالیت معروف «شش کلاه تفکر» ادوارد دهبونو است. همان کلاه‌های رنگین کلاس کار و فناوری که تمرین بسیار کارآمدی برای تغییر زاویه دید به مسائل زندگی است. هنرجویان با به سر نهادن کلاه‌های سفید (بی‌طرفی)، قرمز (خشمت

وقتی برای «نمی‌خواهم»‌های یک هنرجوی کاردانشی همان قدر احترام قائل باشند که برای «من نمی‌توانم»‌های یک دبیرستانی، دیگر جایی برای «دلبری کثیف» تکبر که منشأ تمام بی‌اخلاقی‌هاست، باقی نمی‌ماند و دامن اخلاق (دلبری پاک) به پسوند «بد» آلوده نمی‌شود. نه فرزندان بصری و عمل‌گرای کاردانشی، بیشینه‌کار (خرکار) خوانده می‌شوند و نه تمرکزگرایان اندیشه‌ورزمان در دبیرستان‌ها، بیشینه‌خوان (خرخوان)! این القاب نکوهیده در نسل‌های بعدی یک «خودخواب بری» عمیق ایجاد می‌کند. دبیرستانی در آتش آرزوهای کاغذی و جاه‌طلبی بدون شایستگی می‌سوزد و هنرستانی در دوزخ احساس حقارت، از نشان دادن شایستگی‌های فنی‌اش در می‌ماند.

دانشمندی که در دبیرستان تواضع را بیاموزد، درمانگر است و ابزار شکنجه نمی‌سازد. همچنین پیشه‌وری که در هنرستان عزت‌نفس و ابراز وجود را بیاموزد، شگفتی می‌آفریند.

تصویرهای هولناک پشته‌های کشتگان! در اردوگاه «آشویتس» لهستان در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹) که به‌عنوان نماد بی‌رحمی انسان به هم‌نوع خویش ثبت یونسکو شده است، برای هشدار به مریدان اخلاق در سراسر جهان کفایت می‌کند.

بازمانده جهنم سوزان لهستان، دکتر ویکتور فرانک فریاد می‌زند که مانع تربیت «جانوران دانشمند» (جاه‌طلبی + IQ) و «بیماران روانی ماهر» (احساس حقارت + EQ) بشوید.

اگر اخلاق همان خنده رضایت است و حاصل «رواداری»، بگذار نخستین تمرین این انعطاف رفتاری احترام به مظاهر «جمال» (دبیرستانی) و «جلال» (هنرستانی) در کلاس اخلاق تو باشد. وقتی موسی در ادبستان خضر فروتنی می‌آموزد، عصای او هم به ریختن برگ برای گوسفندانش اکتفا نمی‌کند. ازدهایی می‌شود تا نیازهایش را ببلعد.

پس از دستیابی دانشمندان به راه‌حل‌های فوق‌العاده و استثنایی برای گشودن گره‌های بزرگ، نوبت «دست»‌یابی است از میان شیفتگان عمل؛ کسانی که آموخته‌اند کار عادی خودشان را فوق‌العاده و استثنایی انجام دهند. این گردش منظم چرخ جامعه بخشی از خیری است که در تفاوت شخصیت افراد نهفته است. به قول ابن‌شبل بغدادی: اگر اقیانوس خیرات در ذهن ما می‌گنجید، حتماً خدا در خلقتمان با ما مشورت می‌کرد!

از نخستین آموزه‌های اخلاقی لازم برای هنرجوی من، تشریح و تمرین «پذیرفتن شکست» هاست. وی باید بداند که اشتباه یعنی تجربه و این در واقع تکرار یک اشتباه است که باید «گناه» نامیده شود. وی باید بداند که شکست‌هایش به معنی شکستن خود او نیستند و اگر طالب خرسندی است، باید از غلظت رابطه این‌همانی با جسم خود کم‌کم بکاهد. گاهی عینکش را بردارد و به یاد آورد که عینک اندام صورت نیست که غفلتاً به رویش آبی بپاشد!

اگر بیاموزد که در مقابل پذیرش شکست‌هایش مقاومت نکند، احساس بدبختی

و جسارت)، سیاه (نامیدی)، زرد (هیجان مثبت‌گرا)، سببز (خلافت و تازگی) و بالاخره آبی (نظارت و مدیریتی) و تغییر جهت ادبیات خود، البته پس از قبول برجسب خوش‌بینی یا بدبینی و ... به یک مسئله توجه می‌کنند و می‌کوشند با نگاهی همسو با برجسبشان، آن معما را حل کنند. البته در زندگی واقعی ما کمتر زیر بار این نام‌ها می‌رویم. زیرا تصور می‌کنیم که کاملاً در برخورد با مسائل منصفانه عمل می‌کنیم. پس لازم است از طریق امثال این فعالیت بیاموزیم. برجسب کلاه خود را قاضی رفتارمان کنیم تا به خودشناسی و اصلاح منجر شود.

○ در زندگی واقعی:

بروز موقعیت ⇨ اظهارنظر برابندی (شهودی) ⇨ قاضی‌شدن کلاه تا اصلاح نظر ⇨ واکنش اخلاقی

○ در فعالیت کلاه‌های تفکر:

انتخاب کلاه ⇨ رویارویی با موقعیت اخلاقی ⇨ اعلام نظر منطبق با رنگ کلاه ⇨ واکنش اخلاقی در این فعالیت هیچ‌کس احساس توهین نمی‌کند و همانند بازی «شهروند و مافیا» (که در قسمت نخست توصیه شد)، برای ارتقای سطح واکنش‌ها و حتی کنش‌های اجتماعی هنرجویان بسیار مؤثر است. اتفاقاً فعالیت شش کلاه تفکر هم تأیید می‌کند که پسوندها مناسب واکنش‌ها و رفتارهای متناسب با کلاه هستند، نه مناسب کسانی که در آن لحظه خاص آن کلاه را بر سر نهاده‌اند. یعنی ترکیب «اخلاق بد» یا «بداخلاق» که به صاحب کلاه برجسب رشدناپذیری می‌زند، اساساً مردودند و خطرناک. مخاطب هم در این فضای خاص، چنان که گفته شد، برای پذیرش برجسب‌های نارواست. کافی است بگوییم: هر کس لباس آبی ندارد، بداخلاق است! در اولین لحظه همه به خود می‌نگرند و کمتر کسی در آن میان، به خاطر لباس آبی موجود در منزل (تلاش ناخودآگاه برای فرار از برجسب)، خودش را مخاطب این اتهام نمی‌بیند.

➤ روز سوم: از دیوار کلاس اخلاق تا دیوارهای مدرسه (بازار تربیت اخلاقی)

احساس لیاقت و شایستگی حاصل از خودشناسی و مخاطب‌شناسی، کمترین اثرش جذب انرژی‌های کیهانی (پاندرا) است. پس خودشناسی، تا لحظه‌ای که باور کنی، قوی‌ترین جملات همان‌هایی است که در مورد خودت می‌گویی، باید ادامه پیدا کند. در کلاس اخلاق، من نه «معلم» (teacher)

هستم که به طرح عناوین بسنده کنم، و نه «منتور» (mentor) یا قطب و مُراد که مانند زین‌الدین زیدان در عالم فوتبال بخواهم از راه‌های رفته خود و توفیقات و مدارجم، برای استنادهای تربیتی الهام بگیرم؛ همان‌گونه که استادان مطرح اخلاق در میان مردم مقدس‌اند! در این میان، جایگاه «مربی» (coaching) قرار دارد که گام‌به‌گام مهارت استدلال بلادرنگ اخلاقی را با هنرجو تمرین می‌کند. فرگوسن بازیگر مطرحی در فوتبال نبود، ولی از برجسته‌ترین مربی‌های فوتبال جهان است. حالا سید فضائل من که با خود به کلاس برده‌ام، شامل چند قلم از اصول کهن و ماندگار اخلاقی مانند صداقت و عدالت، آشنایی با سطوح استدلال اخلاقی کلبرگ (کهلبرگ)، آشنایی با ارتباط اخلاط و اخلاق، آشنایی با تیپ‌های شانزده‌گانه شخصیت و احساس لیاقت برای مربیگری- و نه منتوری- اخلاق است. پس می‌توانم به آینده این بازی روان‌شناسانه دیرهنگام امیدوار باشم.

دخالت من (مربی اخلاق) در بحث‌های کلاس اگرچه نقشه راهی دارد، اما پنهان، قطره‌چکانی، و از یک سطح بالاتر خواهد بود و ادبیات من بوی قضاوت کردن نخواهد داد. ضروری نیست که تعداد پله‌ها یا ارتفاع استدلال‌هایمان را اندازه بگیرم، اما هنرجویان باید ترقی سطوح استدلالشان را- با اندکی چاشنی تشویق من- لمس کنند. مثلاً به آن‌ها گفته می‌شود که در مورد این دو ضرب‌المثل اروپایی اظهار نظر کنند:

■ با سگ بخوابی، با کک بیدار می‌شوی!

■ حمل کیسه خالی سنگین‌تر از کیسه پر است!

آن‌ها باید در مورد صحت این گفته‌ها، استدلال‌هایی را بیان کنند که شایسته تبدیل شدن این جملات به یک ضرب‌المثل (سند استدلال پر تکرار اخلاقی) باشد. مثلاً اولی را بنا به نخستین سطح استدلال اخلاقی کلبرگ، با «ترس از تنبیه» و واهمه مکافات توجیه می‌کنند و دومین جمله را با استدلالی چهار پله بالاتر از اولی (پرهیز از کار بی‌هوده برای جلب احترام دیگران) پاسخ می‌دهند. سردرگمی تلخ ابتدایی به نتایج دلگرم‌کننده اجتماعی این تدریس فعال می‌آرد و هنرجویان کم‌کم با این سطوح و حتی مدیریت استدلال خود آشنا می‌شوند. تکرار این پردازش‌های ذهنی ضمیر ناخودآگاه همه ما را اخلاقاً تربیت می‌کند.

ماندن بیش از اندازه در آشپزخانه اشتها را کم می‌کند. پس با طرح معماهای متنوع از کرانه‌های کلاس و اسکله مدرسه، تا پس کرانه‌های خانواده و جامعه، تلاش خواهیم کرد تا بوی عطر کلاس اخلاق را در مدرسه و محیط هنرجو بگسترانیم. به‌علاوه، از انطباق کامل معماها با مسائل زندگی‌شان پرهیز می‌کنم تا مدیریت بارش‌های فکری‌شان از دستم رها نشود.

با رونق خردگرایی در بازار کلاس، دومینوی استدلال‌های اخلاقی شروع می‌شود و تکه‌ها یک‌یک و قله‌ها کم‌کم به تصرف درمی‌آیند (برای تحلیل نظریه کلبرگ و رفع ایرادات وارد بر آن، رک: مقالات همین نویسنده).

کلاس نباید برای هنرجو سنگین شود. پس برای لطافت، تا می‌شود شهودی باش! مثلاً این موضوع را که پیامبر کم‌خرج ما، بیشترین هزینه را برای خوش‌بویی خود می‌کرد، روی میز مذاکره می‌گذارم تا هنرجویان شهودی و گریزان از فلسفه را با زبان خودشان به صحن علنی مجلس خود برگردانم! آن‌ها باید در چارچوب حجاب دختران و عفاف پسران، ریشه دلبری یک دختر یا پسر شایسته را بیابند و ویژگی‌های ظاهری او را فهرست کنند تا من بتوانم عنوان «هنرجوی تراز کلاس»

را به وی بدهم. تشویق مشخصی هم نمی‌کنم تا دیگران احساس تنبیه جدیدی نکنند. هرچه تعداد چالش‌ها و معماهای طرح شده بیشتر باشد، به عقیده کلبرگ امکان ارتقا به سطوح بالاتر هم بیشتر می‌شود.

جالب اینجاست که هرچه استدلال‌ها در کلاس ادامه‌دارتر شود، چه به نتیجه برسد چه به نتیجه نرسد، هنر جوانان به صورت نامحسوس در حال ارتقا به سطوح بالاتر هستند. آن‌ها دیگر به خاطر ترس از تنبیه یا کسر نمره (استدلال سطح اولی) بحث نمی‌کنند. حالا باید تلاش کنند که از سوی دیگران طرد نشوند (سطح دوم)، یا بالاتر از آن، همچنان تأیید شوند (سطح سوم) یا حتی بالاتر از آن، مورد احترام ویژه قرار بگیرند (سطح چهارم).

به شهادت قرآن، آنچه مردم را به دین و سخن پیامبر علاقه‌مند کرد، «اخلاق» وی بود و بس؛ نه پایبندی به احکام دین که در نگاه اول ملال‌آور است! در واقع پایبندی به شرح وظایف دین‌داری، شما را از بالاترین سطح استدلال کلبرگ (حفظ کرامت ارزش‌ها و احترام اجتماعی خود) برای انجام عمل اخلاقی مهیا می‌کند. ولی دین به معنای اخلاق نبوده و نیست! چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: نتیجه دین‌داری، امانت‌داری است (ثَمَرَةُ الدِّينِ الْأَمَانَةُ).

مثال‌های روشنی بزنید تا توهم تساوی «تظاهر به دین‌داری» با «توانایی رعایت بلادرت اصول اخلاقی»، پای احساس گناه کشنده‌اش را از روی گلوی فرزندان ملت بردارد! بگوئید که مثلاً نماز از آن نظر اهمیت دارد که باید «اقامه» شود؛ نه آنکه صرفاً خوانده شود. مانند «دلیل»، از جنس استدلالی است که با رسیدن به سطح آن، شما از «فحشا» و «منکر» که بی‌اخلاقی در اجتماع هستند (دلبری کثیف)، پرهیز داده می‌شوید (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ). خلاصه اینکه اخلاق از جنس «I WANT» است نه «I MUST»!

وقتی رعایت قانون در مدرسه و پس‌کرانه‌های آن، به جای وظیفه اجتماعی، امری اخلاقی (دلبری دلخواه) قلمداد می‌شود، ستون و قوام اخلاق که «مسئولیت‌پذیری» است، در این فضای غبارآلود کم‌رونق گم می‌شود. این جمله چقدر در کشور ما پر تکرار شده است: «اگر انجام کاری را به دلخواه خودت و بیش از حدود وظیفه تقبل کنی، در اندک زمانی وظیفه‌ات می‌شود! پس خارج از شرح وظایف عمل نکن!» در چنین فضایی روش‌های ناپسند جلب توجه رونق می‌گیرد و انسان برای برتری‌جویی مرتکب غیبت، دروغ، تهمت و خیانت می‌شود. وقتی نتوانی به روش‌های مسالمت‌آمیز محبت کنی، احساس لیاقت برای محبت‌دیدن هم نمی‌کنی. پس به دزدیدن عشق و محبت مبادرت می‌ورزی. پاسخ احتمالی به چالش بالا چه می‌تواند باشد؟ خروجی این مسیر بهتر و بهتر شدن است؛ اگر به

تا پای معماهای مدرسه (کرانه‌های کلاس) را به روی سکوی پاسخ‌دهی می‌کشایم، داغ دل بچه‌ها هم تازه می‌شود که همیشه از قوانین مدرسه شاکی‌اند! این زیباترین مهمان ناخوانده است:

■ نسبت قانون با اخلاق چیست؟ آیا رعایت قانون جزئی از اخلاق است، یا برعکس رعایت اخلاق جزئی از قانون؟

■ رعایت وظایفی که قانون برای ما مشخص کرده (شرح وظایف)، جزئی از اخلاق است یا اخلاق باید همیشه بند اول شرح وظایف باشد؟

مثال‌های دم‌دستی جور کنید. مثلاً کلید «پ» در صفحه کلید (کی‌بورد)، اگر به وظیفه‌اش عمل نکند، «پاپ» را «+ | ÷» خواهیم نوشت. در این صورت دلیلی ندارد که من به استفاده از این صفحه کلید (نظام یا حتی کارمند خاطی) ادامه بدهم! کار با این صفحه کلید اصلاً عقلانی نیست.

از روش بحث معکوس (برهان خلف) هم استفاده کنید:

عملی که اگر انجام نشود، خرابی یا جرم یا فاجعه‌ای رخ داده است، انجام آنچه منتهی دارد که «اخلاقی» باشد؟ این تنها یک وظیفه است که در قبال سود و زیان به آن عمل شده است. اگر پای «اخلاق» را مانند کانت (صاحب نظریه اخلاق وظیفه‌گرا) به شرح وظایف بکشایم، پای «رواداری» و «مصلحت‌اندیشی» هم به ارکان وظایف گشوده می‌شود که خطرناک است. اهمال‌های احتمالی را توجیه می‌کند و از ضریب اطمینان مشاغل می‌کاهد. من شخصاً بر این باورم که رعایت بن‌بند فهرست شرح وظایف که به دریافت دستمزد منجر می‌شود، تنها می‌تواند به دلیل نقشش در رفع نیازهای اولیه حیات (ر. ک: هرم نیازهای مازلو)، مقدمه امور اخلاقی باشد، نه «اخلاق» که ما آن را در بخش نخست «یک پیشنهاد احساسی متفاوت و جذاب (دلبری پاک)» معنی کردیم!

جذابیت اخلاق مانند تبلیغ احساسی زیر است که زمانی شرکت یخچال‌سازی «ارج» در تبلیغ زیرکانه خود از آن استفاده کرده و تنها رقیبش (شرکت یخچال‌سازی آزمایش) را با لطافت به «چالش دلبری» دعوت کرده بود:

«آزمایش ثابت کرده که ارج بهتر است.»

در کشوری مانند مین ما که بر پایه باور دینی اداره می‌شود، این مهم است که به صراحت گفته شود:

استدلال اخلاقی

قبول یک
مسئولیت

انجام وظیفه

مسئله‌ای
فراموشی

استدلال اخلاقی
سطح بالاتر

دنبال آن باشیم!

شاید «خوب بودن» بیش از «بد بودن» ترس دارد. این ترس قدرتمند از انحراف قوای ضمیر ناخودآگاه ماست که به تمجید خوبان بیش از تکرار آنان عادت کرده است!

دوست دارم تا سحر از خوبی ایشان گویم / سخت باشد مثل ایشان اندکی خود خوب باشم!

در حالی که در اسلام، ارزش هر کس به اندازه مسئولیت‌هایی است که می‌پذیرد و از عهده انجامشان بر می‌آید. مناجات الکس جانشون (یونگ‌پژوه معروف) در همین رابطه است:

«خدایا ما را ببخش که خود را **عادی** می‌دانیم و از **برکت تو** و از تنهایی می‌ترسیم! از **عدالت تو** بیش از **ظلم انسان‌ها** و از **عشق تو** بیش از آتش در کاهدان می‌ترسیم!»

اگر بلوغ و فرصت کلاس درس من اجازه دهد، توضیح می‌دهم:

● مسئولیت‌گریزی در دختران ناشی از تکرار تشویق‌های مشروط از طفولیت تا نوجوانی.

● مسئولیت‌گریزی در پسران ناشی از ابراز مکرر توقعات روزافزون و احترام مشروط.

مسئولیت‌گریزی به خاطر مقصر دانستن دیگران نیز پیش می‌آید.

و از عوامل مهم اثرگذار بر مسئولیت‌پذیری جوانان این‌ها را برمی‌شمارم:

● تقویت مسئولیت‌پذیری با تدوین برنامه‌ی منظم و ممتد؛

● تقویت مسئولیت‌پذیری با تمرین مهارت جرئت‌ورزی یا «نه گفتن»؛

● تقویت مسئولیت‌پذیری با تمرین مهارت این‌همانی با دیگران (همزادپنداری با غیر).

اینکه چرا اطلاع از این مسائل به عمل اخلاقی منجر نمی‌شود را در تحلیل تئوری یونگ پی گرفته‌ام. اما کافی است بدانی، هر خصلتی که نتواند خود را هم‌رنگ جماعت هم‌شان کند، به سایه فرستاده می‌شود؛ چه خوب و چه بد!

➤ **روز چهارم: کفپوش کلاس اخلاق، شیب‌راهه تکامل اخلاقی (کارخانه معما سازی)** - آفرین، احسنت! ... این پاسخ از سطح استدلال بالاتری در اخلاق برخوردار است ... حالا آیا زاویه بهتری هم هست؟

همین مقدار غلتاندن گوی رقابت در میدان چوگان

بحث‌های کلاس کفایت می‌کند تا بازی و ورزش اذهان هنرجویانم گُر بگیرد. لازم نیست آن‌ها را از آخرین محتویات کلاه شعبده‌بازی خودم باخبر کنم. گاهی فقط کافی است پس‌زمینه کلاس را عوض کنم. ابراز وجود آیکن‌ها (نمادها) که همان هنرجویانند، متفاوت می‌شود. اگر نشود، کسل‌کننده خواهد شد. زیرا غالباً از مطبخ فلسفه بوی نان نمی‌آید!

به این مثال‌ها توجه کنید:

● **پس‌زمینه کیهانی:** اگر در جای‌جای کتب مقدس و آسمانی، از عظمت کهکشان‌ها و عالم هستی و اسرار آن‌ها سخن رفته است، شاید می‌خواهد بگوید: «همه ما به یک همایش کیهانی دعوت شده‌ایم! آدرس کیهانی مشخصی داریم که اگر سطح فکرمان را عوض کنیم، تغییر می‌کند. پس در مقام و منزلت یک همایش جهانی اظهار نظر کنیم.»

● **پس‌زمینه مهمانی:** بیهودگی در کار خالق یکتا جایی ندارد! آیا به کار خاصی فرستاده شده‌ام که از عهده دیگران خارج بوده است؟ من همانی هستم که در بند آنم! از فورده شنیده‌ام که می‌گفت: «چه فکر کنی که می‌توانی و چه فکر کنی که نمی‌توانی، در هر صورت حق با توست!»

● **پس‌زمینه برخورداری:** نعمت (ثروت) هر فردی به اندازه نیازش تا رسیدن به ملکوت است. حکیم توانا نه باری بیش از توانایی برکسی می‌نهد و نه نعمتی بیش از نیازش به او می‌دهد. گفت: «کم داری و کم خرجی افتخار من است!» تا بدانی که در مسیر ملکوت، برخورداری بیشتر نشانه نیاز بیشتر خواهد بود. از ثروت و نعمت اندکی «رزق» تو خواهد شد و از اندرون آن رزق و روزی، اندک‌تری «برکت» می‌یابد!

● **پس‌زمینه ایمانی:** قیمت و ابعاد و قدرت گوشه‌ی همراهت در ارزش پیامی که آمده است، دخالت ندارد. این تویی که می‌خوانی و ارزش می‌گذاری بر پیام و علت ارسالش. همین کلاه استدلال را بر سر بگذار و پیام‌هایت را قضاوت کن نه دیگران را! شاید پیام‌آورت یک پیامبر باشد یا یک گوشه همراه. آنچه اهمیت ویژه‌ای دارد، اصل پیام است. پس جبهه نگیر. فرمود: بنگر که چه می‌گویی، منگر که «که» می‌گویی!

اگر از کتاب‌های هم‌پایه، مانند سبک زندگی و معماهای شیرین اخلاقی‌اش هم استفاده کنم، هنرجویم را در جایگاهش گرمی‌تر کرده‌ام و او خود را هم‌سنگ حیثیت کودکی ۱۲ ساله می‌بیند، نه هنرجوی پایه دوازدهم یک مدرسه. اینکه خودت را چه بینی، فوراً در فکر و کلامت اثر می‌کند. چنان‌که در گفت‌وگو با من فرزند فلانی هستی و در گفت‌وگو با دنیا فرزند ایران!

هنرجو پایش را که بر کفپوش کلاس می‌گذارد، در می‌یابد که صعود و سقوط به هم وصل‌اند و ثباتی در عالم اندیشه و معنی ندارند! او یخ‌فروشی در بازار گرم افکار جامعه است که یا کالایش را به سود دین و دنیایش می‌فروشد، و یا از سرمایه هم ضرر می‌کند و این «خسران» است! چنین مسیر لغزنده‌ای پلکانی نیست. زیرا هم سطوح استدلال کلبرگی درهم‌تنیده‌اند و قابلیت جزر و مدی دارند و هم رواداری اخلاقی مستقل از شرایط نیست. یک سطح شیب‌دار، هم حرکت را به جلو ساده‌تر می‌کند و هم لغزیدن و سقوط را!

چو محرم شدی ایمن از خود مباحش / که محرم به یک نقطه گاهی چو مجرم شود! البته طراح مسیرهای صعب‌العبور، حتماً به شن‌پاشی آرامش و سکینه قلب راننده

پیمانی جهانی شد، خرسندت کند.

اکنون معماهای کتاب و افزون بر آن‌ها را نه برای پاسخ‌ها، بلکه برای محاسبه فراوانی یک پاسخ از سطح مشخص و تلاش در ارتقای آن سطح، روی نوار نقاله این کارخانه می‌ریزم:

- ✓ معمای چالش‌های اخلاقی در حرفهٔ فروشنده‌گی، حضوری یا اینترنتی؛
- ✓ معمای چالش‌های اخلاقی در حرفهٔ مشاورین املاک و نمایشگاه‌داران؛
- ✓ معمای چالش‌های اخلاقی در حرفهٔ حمل‌ونقل؛
- ✓ معمای چالش‌های اخلاقی در حرفهٔ آموزش حضوری و مجازی؛
- ✓ معمای چالش‌های اخلاقی در زندگی شهروندی ویلایی و آپارتمانی؛
- ✓ معمای چالش‌های اخلاقی در انتخاب زندگی روستایی یا حاشیه‌نشینی؛
- ✓ معمای چالش‌های اخلاقی در تساوی یا تناسب حقوق زن و مرد.

خسته شدی؟ آیا می‌خواهی لبخند مونا لیزا را ببینی؟ روباه در حال گذر را نشان بده. وقتی همه جسارت او را دیدند و بر حماقتش در گذر از وسط یک جادهٔ جنگلی خندیدند. یکی از آن‌ها به احترام «انسانیت» برمی‌خیزد و می‌گوید: «بیچاره روباهی که اسباب رفاه ما درست از وسط زیستگاهش گذشته است!...» هورا بکش، بخند. این شکوه پنهان شده در سایه‌های کلاس، هم‌تراز «لبخند ژوند» است که تا خیره و در بند لب‌ها باشی، اتفاقاً دیده نمی‌شود. این برای مربی، بالاتر از «نوش جان» گفتنی گذرا و شایستهٔ «مبارک‌باد»ی به یادماندنی است.

➤ روز پنجم: از سقف کلاس اخلاق تا آسمان باز معماها (توسعهٔ فلسفهٔ اخلاق)

اگر در دوره‌های ضمن خدمت فرهنگیان به جای گشودن در و رویارویی با کلاس تصنعی، سقف کلاس‌هایمان برداشته شود و آنچه در این سال‌های اجراشدنش متولد شده است، بی‌پیرایه ملاحظه شود، دو چیز بیش از همه دیده خواهد شد: کلاس‌هایی مقهور مثال‌های نقض هنرجویان توانمند و خوش کلام از یک سو، و کلاس‌هایی با مربیان خوش‌بین و متکلم وحده از سوی دیگر!

این که در روشنایی آمادهٔ دویدن باشی، تقریباً وظیفه

اندیشیده است! پاسخ بچه‌ها به معماهای اخلاقی گاهی از جنس بازی‌های رایانه‌ای یا مار و پله است. استدلالی از افق دید سطح اول‌ها (ترس از تنبیه). چالش این استدلال اندک است و مناسب نوجوانان یا اطفال. به مرور پاسخ‌ها رنگ روشن‌تر و دیدگاه بالاتری پیدا می‌کنند؛ دیدگاهی مثلاً از جنس «ترس از کامیاب‌نشدن» که شبیه ماز (پیچ‌ها) و پازل‌های موش و پنیر است.

سرانجام در پیچیده‌ترین موقعیت‌های خاکستری و بالاترین سطح اظهارنظرها، روش حل معما به چینش قطعات درهم‌رونده و فراق و زبانه‌های مصلحت یک جورچین همانند می‌شود. در آن سطح از استدلال، گاهی از یک مربع خالص و زیبا، قاچی کنده و گاهی قاچی به آن افزوده می‌شود. دیگر آسیب‌زا نبودن برای من یا برای دیگران ملاک قضاوت دربارهٔ موقعیت نیست. فاعل فیروزه‌های ما باید به آسیب‌نخوردن به «اصول مانای اخلاق در جهان»، میراث ۱۰ هزار سالهٔ ۵۰ میلیارد انسان مهمان‌شده بر این سیارهٔ سبز بیندیشد.

«عدالت» برای مردان شاهبیت غزل اخلاق است و «محبت از جنس زاینده‌گی» قلعهٔ اخلاق در زنان. صداقت اما آرام و زلال و گوارا، مانند یک سفرهٔ زیرزمینی و معدنی، منتظر می‌ماند تا یک مسئولیت‌پذیر چاهی بکند و آن را وقف «انسانیت» کند!

جلد کتاب اخلاق را از پله‌ها می‌پیرایم و به‌جایش کوجه‌باغی به سمت آسمان می‌کشم تا هنرجویانم بدانند:

ما پرنده نبودیم که بدنمان طی میلیون‌ها سال با پریدن سازگار شده باشد! ماهی هم نبوده‌ایم که دشواری تنفس در اتر و سیال محیطی، چه آب باشد چه جسمانیت خیال، شش‌هایمان را آبشش کند یا خیانت چشم‌هایمان را به تفکر برآید. این‌ها به مراتب جسمانی‌تر از تغییرات هزاره‌ها بر ما میند و ما برآیندی از تمام هستی هستیم! ما در عوض بال و آبشش، طی هزاران سال آدابی را فرا گرفته‌ایم که زندگی با دیگران را ساده‌تر، سریع‌تر و دقیق‌تر می‌کند. نه مانند قابلیت ماشین‌ها که در همین سه‌گانه خلاصه شده و هر کس به آن رضایت داده، «الینه» شده است؛ آدابی لذت‌بخش و صاحب مغناطیس. این همان «اخلاق» است.

شاید به قول نیچه ارزش اخلاقی برای یک ارباب، موفقیت در کسب آن چیزی باشد که دوستش دارد و برای یک رعیت پایین‌دست در لذت دوست‌داشتن همان چیزهایی که اکنون دارد. اما وقتی خودت را وارث دوران «کرتاسه» تا کشت و صنعت و عصارهٔ بشریت یا روغن چراغ آیندهٔ آن بدانی، دیگر حاضر نمی‌شوی به هر عنوانی که بوی «منفعت من و ما» را بدهد، مدال «ارزش اخلاقی» را عطا کنی. ارزش اخلاقی هر چه هست، از جنس «منفعت بشر» است؛ مثل بال پرندگان برای ایشان. این برخلاف نظر نیچه به پوچی نمی‌رسد. این «یک‌جانی» ما را با دیگران رقم خواهد زد و آن «پرهیز» ما را از امحا یا اغوای دیگران. آلمانی‌ها می‌گویند: فقط یک «پرهیز» کننده می‌تواند واقعا دوست بدارد یا نفرت بجوید.

از تمام آنچه گفته شد، وسعت این کارخانه هویدا می‌شود. روی میز گزینه‌ها و در پهنهٔ پاسخ‌ها برای معماهای حیات، از پاسخی که «لباس من» را «من» می‌پندارد، تا پاسخی که «مرا» لباس تمام بشریت می‌داند، پیدا می‌شود. اما فقط پاسخی اخلاقی است و اخلاقی جاودانی‌تر است که به تولید انبوه برسد و قابلیت تکرارش همگان را خرسند کند. کانت می‌گوید: «عمل اخلاقی» یعنی چنان عمل کن که اگر رفتارت

است و نه رعایت اخلاق، و اینکه در تاریکی همت کنی و راه بروی، بیشتر رعایت اخلاق است نه وظیفه. اگر نور در پس‌زمینه تاریکی تباین دارد و زیبایی، چرا من از وجود بستری این چنین غفلت کنم یا نگران باشم؟ مگر نگفته‌اند که: «تُعرف الاشياء باضدادها؟» (هر چیزی را به ضد آن بشناس). هر چند وقیحانه‌ترین کار بشر این است که در کارخانه‌ها سلاح بسازد و بعد در گوشه و کنار جهان به دیدن صحنه‌های کشتار انسان بنشیند! اما در این آب گل یا خون آلود، قوت ما در کلاس و قرار ما در این سن نوجوانی با هنرجویانمان، ماهی گرفتن از آب «دل‌آلود» است تا امیدمان نمیرد. آن مربی خبره هم حتماً می‌داند که:

یک تدریس مفهوم و شیوا اما غیرمدرن و غیرمشارکتی، گاهی مانند لباس خوب و خط خوب، از واکنش دیگران مستقل می‌شود و در آن هنگام دیگر خودش هم «اخلاقی» تلقی نمی‌شود!

چنان که صدای خوب من در هر شرایطی، از واکنش شما مستقل است و از اختیار من هم نیز. پس «اخلاق» خود من هم نیست، بلکه مشخصه‌ای از خلقتم محسوب می‌شود. کلاسی که از تمامی ظرفیت اختیارات معلم نجوشد (ظرفیت اسمی) و یا به واکنش‌های آزاد هنرجویان در حال تمرین منجر نشود، بیشتر به اقتضای خلقت آن دو است نه اخلاقشان!

در روزهای پیشین خلقت کلاسمان متعهد شدیم تا در مقابل پذیرش شکست‌ها و جریانات مخالف مقاومت نکنیم. زیرا در این صورت احساس کریه بدبختی رهایمان نخواهد کرد. اصولاً برآیند گرفتن و شهود در مختصاتی با چندین جهت معنا دارد و استدلال‌پروری هم نیز. در واقع شاید علت تساوی تقریبی دستمزد معلمان در یک پایه، با وجود اختلاف ضریب دشواری رشته‌های تحصیلی، همین شباهت در رسالت اصلی ایشان است؛ یعنی وظیفه «افزایش سطح استدلال» دانش‌آموزان در رشته ایشان.

مهارت اقامه دلیل در رد یا پذیرش یک مطلب، بسیار باارزش‌تر از امتناع یا اجرای آن است. زیرا اقامه دلیل برای یک عمل، قابلیت تکرار و تکثیرش را بالا می‌برد. کلام باشد، می‌شود «ضرب‌المثل» و کار باشد، می‌شود «منش یا اخلاق».

وقتی اقامه کردن دلیل و گرفتن برآیند آثار احتمالی ملکه ذهن آدمی شود، مسیرها کوتاه‌تر می‌شوند و این کوتاهی نوید استقامت است و راست بودن (اهدنا الصراط المستقیم). اینجاست که مرتب به اقامه نماز دعوت شده‌ایم، نه صرفاً خواندن. ای کاش در پودمان «درست‌کاری» بر تکرارپذیری تمرکز می‌شد.

لازمه توانش در گرفتن برآیند این است که قدری بالاتر از خود و موقعیت‌مان ایستاده باشیم. جاگدیش پاریخ در کتاب خوش‌نام «مدیر موفق» چنین می‌گوید: «تا روی یک صندلی نشسته و با آن یکی شده‌ای، نمی‌توانی جابه‌جایش کنی. پس در هر موقعیتی هنگام تردد در خیابان، سر کار و ... تمرین کن که خودت، کارت و رفتار را از جایی بالاتر از زمین { مشاهده و نظارت کنی. همان‌گونه که گفتار، رفتار و لباس تو، با تو متفاوت‌اند و به تو تعلق دارند، موقعیت‌ها هم برای تو پیش آمده‌اند و با تو یکی نیستند.» یک خوبی دیگر نگاه از بالا «امداد غیبی تباین» (تفکیک‌پذیری با محیط مخالف) است. مثلاً گاهی تا بیایی «لطف» را تفسیر و تعبیر کنی، وظایف‌ها بر زمین می‌ماند. اما «پرهیز از ظلم» مقدماتی نمی‌خواهد. از این رو در منشورات جهانی از این جنس تعبیر صداخلاق برای اثبات قوانین اخلاقی (اخلاق الزامی) بهره جسته‌اند. یک نمونه زیبا از قالب اخلاقی را در پودمان «انصاف» تقدیم اندیشه‌ها می‌کنم:

معما: امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: اگر کسی به تو خیانت کرد، تو به او خیانت نکن!

معماش اینجاست که: پس مجازات خیانت کار چه می‌شود؟ آیا با این دستور دیگر سنگ روی سنگ بند می‌ماند؟

پاسخ: اگر قراردادی را یکی از طرفین نقض کند، دیگر قراردادی باقی نمانده است که طرف دیگرش با نقض آن خیانت‌کار به حساب آید. طرف دوم هم حق دارد دقیقاً مقابله‌به‌مثل کند، ولی:

حق ندارد که از این ماجرا انگیزه ظلم کردن یابد و بیش از نقض پیمان، عملی خائنه را در مورد طرف مقابل مرتکب شود!

با این استدلال، شاید اخذ جریمه نقض پیمان، برای جبران خسارت احتمالی، قانونی باشد، اما «اخلاقی» نیست. یک سطح بالاتر از اخلاق و دلبری پاک اندیشه را در داستانی از شاعر توانای جهان، سعدی، میراثبان فرهنگ جاده ابریشم، چنین دیدم که گویا در جدالی، از یکی «سر» شکست و از دیگری «کشکول چوبینش». آن بیچاره مصدوم مبلغی به خسارت کشکول شکسته پیش آورد که: «سر من التیام خواهد یافت، اما کشکول تو نه!»

این نکته از قلم نیفتد که هر چه پاسخ اخلاقی به موقعیت خاکستری بالاتر و فیروزه‌ای‌تر باشد، احتمال خطا در محاسبه و استدلال هم کمتر خواهد بود. در سطوح پایینی، مانند واهمه از تنبیه یا تأیید نشدن و ... احتمال اینکه عملی اخلاقی با استدلالی غلط یا دور از انتظار صورت پذیرد، بیشتر است. چنین عمل اخلاقی نمی‌تواند به **صفتی اخلاقی** تبدیل شود و **ضمانت تکرار** مجدد هم داشته باشد. این «درست» بی‌دلیل، یک استنتاج بی‌ارزش است، نه یک استدلال اخلاقی. به این مثال ریاضی که اتفاقاً مولود هنرستان است، نظر کنید:

$$\frac{163}{326} = \frac{1}{2}$$

پاسخ ما گرچه شبیه هم است، پرده بیفتد ز روش‌ها خوش است ...

حاصل تقسیم صدوشت‌وسه بر عدد سیصدویست‌وشش است.

نیم‌من و نیم تو هر دو یکی است؟

خاک به تقسیم تو باید نشست

این درست مانند استدلال دانشجویی است که تنها هدفش از تحصیل، بهره‌مندی از مزایای مالی و منزلتی است. سطح نگاه او بالاتر نرفته و رشد اخلاقی در او اتفاق نیفتاده است، اما مدرک تحصیلی او هیچ تفاوتی با مدرک دانشجوی حقیقت‌طلب نمی‌کند. نتیجه آنکه تحصیلات اولی یک انجام وظیفه و مسئولیت‌ارادی بوده است، درحالی‌که تحصیل دومی امری اخلاقی و یک **فرامسئولیت‌پذیری** قلمداد می‌شود. اولی در مسند مدیریت کاملاً به شهود یا استنتاج آماری وابسته است، در حالی‌که دومی از افقی بالاتر به اقامه دلایل و نقشه راه مستدل می‌پردازد؛ کاری که قابل تکرار و توسعه است. اولی یک فرد قضاوت‌کننده دیگران- براساس سود و زیان- خواهد بود که به انسان اتیکتی (برچسب زننده- Etiquette) موسوم است، و دومی فردی فرا انسان و اخلاقی (Ethical) است که برخلاف نفر قبلی، به دلیل رهایی از بند قضاوت خود و دیگران، از سن عاطفی پایین‌تر و در نتیجه شادابی بیشتری برخوردار است. اولی محتاج تنظیم باد (غرور) است و دومی تکثیرشونده و شاد. اولی بهره‌گیری از مهارت خود را در ارائه خدمت، اخلاق حرفه‌ای می‌نامد و دومی انجام وظیفه را. برای دومی این خدمات **رایگان** اضافه بر وظیفه است که طعم خوش اخلاق می‌دهد و جالب توجه‌ها هم هست.

حتی رفتارهایی به غلظت غریزه و برآمده از نهاد انسان، اگر در حوزه وظیفه وارد شوند، از شوکت اخلاقی می‌افتند و بی‌پشتوانه منش می‌شوند. فی‌المثل، ماجرای غریزی «شیر دادن نوزاد» از پستان مادر که یک صفت اخلاقی و شایان دلبری است، با مجوز دین می‌تواند تا دریافت شیربها از پدر توسط مادر تنزل کند. یعنی وظیفه شود و دستمزدی بر آن تعلق بگیرد که نیازمند استنتاج است، و نه استدلال!

► روز ششم: چالش‌های جهانی تربیت

تعاملی اخلاق (تدبیر منزل و سیاست مدن)

تصور خوردن یک قاشق آب‌لیموی خیلی ترش، بلافاصله باعث ترشح بزاق دهان می‌شود تا به ما یادآوری کند قدرت بالای ضمیر ناخودآگاهمان

را. این موضوع بسیار مورد توجه محققان بوده که ارتباط معناداری میان قوای تعقل و این نیروگاه اندرونی پیدا نشده است. در حالی‌که در جدال تعلیم دیده‌شده و حتی صفات تمرین‌شده با ضمیر ناخودآگاه در میدان عمل (موقعیت)، تمام اعضا و اندامان بی‌چون و چرا در فرمان آن هستند. ضمیر ناخودآگاه عملگرهای بلادرنگمان را رهبری می‌کند و در چشم‌برهم‌زدنی می‌توان نوشت: «آنچه آداب و رسوم یک ملت را رقم می‌زند، نه داده‌های انباشته‌شده در اذهان و کتابخانه‌های ایشان است و نه تعلیمات تبلیغات، بلکه این تصاویر ذهنی حاکم بر ناخودآگاه ملت‌هاست که گاهی به بهانه چندین سطر (نه صدها کتاب) غدد هیجان‌ساز ملت‌ها را به ترشحات انقلابی وامی‌دارد!»

با وجود چنین سیطره نامحسوس و قدرتمندی، ناخودآگاه ما نمی‌تواند بین تصویرهای واقعی (موقعیت‌ها) و تصویرهای خودالفاگر ذهنی (خیالات)، تفاوتی قائل شود. روان‌شناسان و تبلیغاتچیان حرفه‌ای از این نقطه ضعف ضمیر بهره می‌برند و در یک نقشه راه منظم، با تصویرهای مکرر ذهنی، دستورات لازم را به وی می‌دهند تا او هم به اندام مراجع (در اینجا هنرجو) دستورات لازم را تلقین کند و سرانجام به رفتار دلخواه منجر شود. این یعنی برنامه‌نویسی ضمیر ناخودآگاه؛ چیزی شبیه تنظیم گیرنده‌های رادیویی و ماهواره‌ای برای دریافت امواج صوتی و تصویری.

به همان سادگی که ضمیر ناخودآگاهمان بین حرکت روی جدول کنار خیابان با همان جدول در لبه پشت‌بام تمایز قائل می‌شود و ما را ناتوان از پیمایش دومی می‌کند، این تلقی‌های ناخودآگاه یک ملت است که آن‌ها را فقیر یا ثروتمند خواهد کرد. تکرار تناول نان و پنیر در سفره صبحانه یک کودک نوپا باعث می‌شود که در نوبت شام گاهی تقاضای صبحانه کند! درحالی‌که مقصودش نان و پنیر است. لبخند تکریم‌صوری من از ارباب‌رجوع، در حالی‌که وقت کافی برای شنیدن حرفش و بررسی تقاضایش نمی‌گذارم- و باز از اخلاق خود راضی‌ام!- مضحک‌تر است، یا اصرار و گریه کودک در تقاضای صبحانه بر سفره شام؟ به همین سادگی، گاهی افزونی ترجمه‌های غلط از «اخلاق‌مداری» یا منش اخلاقی در جامعه، مرزهای عقده، تشویق، تنبیه، قانون، وظیفه، مسئولیت، فرامسئولیت و اخلاق را جابه‌جا و مشوش می‌کند. چنین آب گل‌آلودی آستن تسامح،

جگرم سوخت ولی گاز تو خاموش نشد
کار خنداندن من مستحق مزد نبود!

تأثیرگذارترین شخص این هزاره که او را الگوی بی‌همتا (اسوه حسنه) نامیده‌اند، اخلاق را در پیوستن با کسانی می‌داند که از تو بریده‌اند. این «فرامسئولیت‌پذیری» خلاصه‌ترین تعریف پاک از اصول اخلاقی است. چنین ارتفاع بلندی در انسانیت، سازمان ملل را ناگزیر کرد قوانینی در حمایت از احسان و محبت بی‌قیدوشرط بنیان گذارد.
(ر.ک: قانون «سامری نیکو» (Good Samaritan Law) در اعلامیه حقوق بشر برای حمایت از امدادگران غیرحرفه‌ای)

از آنجا که هنرجویان هنرستان‌ها در جذب مفاهیم تصویری فیلم‌ها، نقشه‌ها، عکس‌ها و اینفوگرافی‌ها بسیار همراه و موفق‌ترند، همکاران من و مربیان حرفه‌ای و علاقه‌مند، هر چه مباحث انسانی را در کلاس «اخلاق حرفه‌ای» بیشتر با این زبان‌های تصویری درآمیزند، به دریافت پاسخ‌های لذت‌بخش نزدیک‌تر خواهند بود. من نیز برخی مفاهیم و ایده‌های جدید را در قالب تصویرهای گویا تقدیمشان می‌کنم که تصویر زیر نمونه‌ای از آن‌هاست.



تکاملی که حریف می‌طلبید
از پر طاووس و قدرت کوسه

اهمال و مقصرجویی، و در نتیجه مسئولیت‌گریزی خواهد شد و این‌ها مقدمات دلبری‌های کثیف و بزهکاری، رقابت در ثروت‌اندوزی، کسب شهرت‌های ناروا و قدرت‌های ناعادلانه و بی‌بندوباری است!
در شیب‌راهه تعالی اخلاق، سرعت این دومینوی شکست و سقوط اخلاق اجتماعی آن‌چنان بالا می‌رود که زانوهای فعالان امور فرهنگی را سست خواهد کرد.

به معمای تکریم ارباب‌رجوع برگردم. در مراجعه به یک سازمان اجتماعی، با کارمند عبوس و جدی کاری مواجه می‌شوم که بی‌گفت‌وگویی اضافه و تعظیم زبانی، کارم را در نهایت دقت و سرعت انجام می‌دهد و حواله می‌کند. برداشت من از عمل اخلاقی چیست؟ امتیاز من به عملکرد وی در فرم‌های ارزشیابی سازمانی چه خواهد بود؟ بازخورد مقامات مافوق وی با او چگونه است؟ میزان رضایت وی از شغل خود چقدر و برنامه سازمان در تعالی اخلاقی او چگونه خواهد بود؟

این معما مکت کوچک اما جالب توجهی است برای نشان دادن اهمیت اجتماعی و حتی جهانی عناوین کتاب اخلاق در مدرسه. هنرجو وقتی خودش را در مقابل سونامی معماهای اخلاقی ببیند و این پیوستگی معنادار اخلاق را با تک‌تک پنجره‌های رنگین زندگی مشاهده کند، در مقابل عظمت کار، سر تعظیم فرود می‌آورد و برای رشد عقلانی و استدلالی در مسیر اخلاق، «احساس لیاقت» می‌کند. این احساس لیاقت در دانش‌آموز بزرگ‌ترین سرمایه کلاس من است که به پشتوانه آن می‌توانم نیروهای درونی‌اش (عزم و اراده) و نیروهای کیهانی (دعا و نیایش و جذب پاندرا) را برای تعالی اخلاقی بسیج کنم.

ناپلئون بناپارت در سال ۱۸۰۴ بخت آن را داشت که با قانون «گد» خود نخستین بار مسئولیت‌های مدنی را با واژگانی هم‌سنگ و ضدخود تعریف کند و سنگ بنای شفافیت را در این حوزه بگذارد.

این تصفیه و پالایش مفاهیم، روانکاری چرخ‌های صنعت معماسازی است. حال‌دور کهیم (جامعه‌شناس فرانسوی) می‌تواند بررسی کند که: «تخطی از اصول اخلاقی مهم‌تر است یا تخطی از مفاد قوانین؟»

خسته شدی؟! چالش اخلاق / وظیفه دیگری مطرح کنم: آن قدر مرد جگرکی مرا خندانند که سیخ‌های جگر بیچاره همه سوختند و بوی دود پول من هوا را پر کرد!